

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نام‌ی تنسر به گشنسپ

شهرام جلیلیان*

چکیده

درباره‌ی تاریخ‌گذاری نام‌ی تنسر دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. به عقیده‌ی پاره‌ای از پژوهندگان، نام‌ی تنسر در خود دوره‌ی اردشیر بابکان نوشته شده است و آگاهی‌های این نام، به‌طور کامل، رخدادهای دوره‌ی آغازین تاریخ ساسانیان را بازتاب می‌دهند؛ اما در دوره‌ی خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) و سپس در هنگام ترجمه‌ی نام‌ی تنسر به عربی، پاره‌ای آگاهی‌ها و گفتارهای تازه به این نام افزوده‌اند. دیگران عقیده دارند که نام‌ی تنسر در خود دوره‌ی خسرو انوشیروان و برای مشروعیت دادن به آیین‌ها و قوانین و نهادهای تازه‌ای که خود وی به‌وجود آورده بود، ساخته و پرداخته شده است تا اندیشه‌ها و نوآوری‌ها و تغییراتی که در این نام دیده می‌شوند، پدیده‌ای کهن و از روزگار اردشیر بابکان شناخته شوند. حتی نام‌ی تنسر را از ساخته‌های دوره‌ی یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱ م) برای بازسازی شاهنشاهی ناتوان و آشفته‌ی ساسانیان هم شناخته‌اند. در این پژوهش، با مطالعه‌ی پاره‌ای آگاهی‌ها و اشاره‌ها در خود نام‌ی تنسر که چندان دیده نشده‌اند، کوشش خواهد شد که چند نکته‌ی تازه برای تاریخ‌گذاری نام‌ی تنسر به خود دوره‌ی اردشیر بابکان به دست دهیم. واژه‌های کلیدی: ساسانیان، اردشیر بابکان، تنسر، نام‌ی تنسر به گشنسپ، خسرو انوشیروان.

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز. (jalilianshahram@yahoo.com)

مقدمه

به گزارش مقدمه «نامه تنسر به گشنسپ»، این نامه را تنسر،^۱ هیربدان هیرید دوره‌ی اردشیر بابکان، بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان، در پاسخ به گشنسپ، «شاه و شاهزاده‌ی طبرستان و پَدْشْخوارْگَر و گیلان و دیلمان و رویان و دماوند» نوشته شده است که با نگرانی به پاره‌ای از فعالیت‌های پادشاه تازه‌ی ایران می‌نگریست و از فرمانبرداری او خودداری ورزیده بود.^۲ کهن‌ترین نوشته‌ی شناخته‌شده‌ای که در آن به تنسر و فعالیت‌های او اشاره می‌نماید، کتاب پهلوی «دینکرد» (= تألیف دینی) است که در سده‌ی سوم هجری به‌کوشش آذر فرنیغ فرخزادان (= آذر فرنیغ پسر فرخزاد) و آذرباد ایمیدان (= آذرباد پسر امید) گردآوری و تدوین شده است.^۳ دینکرد، این روحانی زردشتی را، «هیربد» یا «هیربدان هیرید» دوره‌ی اردشیر بابکان می‌داند، و او را با ویژگی‌هایی همچون «راست دستور»، «پوریوتکیش پارسا»، و «سردار مینوی و پُرگفتار و راست گفتار پارسا» می‌ستاید و گزارش می‌دهد که تنسر به اشاره‌ی اردشیر بابکان، متن‌های پراکنده‌ی مقدّس اوستایی را گردآوری کرده است.^۴ گذشته از دینکرد، پاره‌ای گزارش‌های تاریخی دیگر هم به تنسر و

۱. درباره‌ی نام تَنْسَر / تَوْسَر و ریشه‌شناسی آن، نک: نامه‌ی تنسر به گشنسپ، (۱۳۵۴)، به تصحیح مجتبی مینوی، با همکاری محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی، ص ۳۵؛ احمد تفضلی (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به‌کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، ص ۲۲۸ پانویشت ۱؛ سیروس نصراله‌زاده (۱۳۸۴)، نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ص ۱۰۷-۱۰۵؛

Mary Boyce, (1968), *The Letter of Tansar*, Roma: Istituto Italiano Peril Medio, p. 7.

۲. ابن حسن بن اسفندیار کاتب (۱۳۸۹)، تاریخ طبرستان، ج ۱: از ابتدای بنیاد طبرستان تا استیلای آل‌زیار، به تصحیح عباس اقبال، با اهتمام محمد رضانی، تهران: اساطیر، ص ۱۵-۱۴؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۴۸-۴۹.

۳. درباره‌ی «دینکرد» و اهمیت آن نک: محمدجواد مشکور (۱۳۲۵)، گفتاری درباره‌ی دینکرد، تهران: بی‌نا، ص ۷۶-۱؛ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۱۴۱-۱۲۸؛ جهانگیر تاوادی (۱۳۸۳)، زبان و ادبیات پهلوی (فارسی میانه)، ترجمه س. نجم‌آبادی، تهران: دانشگاه تهران، ص ۹۰-۴۹.

۴. نک: دینکرد چهارم (۱۳۹۳)، آوانویسی، ترجمه، واژه‌نامه، تدوین‌کنندگان پیشین: آذر فرنیغ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید، پژوهش: مریم رضایی، زیرنظر: سعید عربان، تهران: علمی، ص ۶۴، ۳۳؛ دینکرد هفتم،

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۲۵

فعالیت‌های او در همراهی با اردشیر بابکان در راه یک‌پارچگی پادشاهی ایرانیان و نابودی ملوک‌الطوایف پرداخته‌اند.^۱

نامه تنسر به گشنسپ، یکی از مهم‌ترین نوشته‌های مجموعه‌ی ادبیات فارسی میانه است که آگاهی‌های ارزشمندی درباره‌ی سازمان اجتماعی و اداری ایران در دوره‌ی ساسانیان به دست می‌دهد. متن پهلوی نامه‌ی تنسر را پژوهنده و مترجم بزرگ نوشته‌های پهلوی، عبدالله بن مُقَفَّع در نیمه‌ی نخست سده‌ی دوّم هجری، به زبان عربی درآورد.^۲ شایان ذکر است متن پهلوی نامه تنسر و همچنین ترجمه‌ی عربی آن گم شده‌اند؛ اما ابن اسفندیار، در آغاز سده‌ی هفتم هجری در شهر خوارزم، در «رَسَنَه‌ی صحّافان» کتابی دید که یکی از رساله‌های آن ترجمه‌ی عربی عبدالله بن مُقَفَّع از متن پهلوی نامه تنسر بود. وی پس از ترجمه‌ی آن به زبان فارسی، نامه را در مقدمه‌ی تاریخ طبرستان خود آورد.^۳ پاره‌ای از شعرهای عربی و فارسی، آیه‌هایی از قرآن، نوشته‌هایی به زبان عربی و گفته‌ای از علی بن ابی طالب (ع) که در نامه‌ی تنسر دیده می‌شود، احتمالاً همگی از افزوده‌های خود ابن اسفندیار بوده‌اند.^۴

(۱۳۸۹)، تدوین‌کنندگان پیشین: آذرفرینغ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید، تصحیح متن، آوانویسی، نگارش فارسی، واژه‌نامه و یادداشت‌ها از محمدتقی راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۵۸-۲۵۷؛ نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم، ص ۱۰۴-۱۰۲؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۷-۶؛

The Letter of Tansar, pp. 5-7; Mansour Shaki, (1981), "Dēnkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures," *Archiv Orientalni* 49, pp. 115, 123.

۱. نک: مسعودی (۱۳۸۲)، *مُرُوجُ الذَّهَبِ وَ مَعَادِنُ الْجَوْهَرِ*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مسعودی (۱۳۶۵)، *التنبيه والاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۹۲-۹۴؛ مسکویه‌رازی (۱۳۶۹)، *تجارب الأمام*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ص ۱۱۴؛ ابوریحان بیرونی (۱۳۶۲)، *تحقیق مال‌الهند من مقوله*، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۸۶؛ ابن بلخی (۱۳۶۳)، *فارسانامه*، بسعی و اهتمام و تصحیح: گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، ص ۶۰؛ همچنین نک: نامه‌ی تنسر به گشنسپ، صص ۱۱-۱۰.

۲. نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۴۶-۴۵.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۸۲، ۸۱.

۴. نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۴۷-۴۶.

تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ

درباره‌ی تاریخ نامه‌ی تنسر دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. به عقیده‌ی دارمستتر، تاریخ نامه‌ی تنسر، به خود دوره‌ی پادشاهی اردشیر بابکان بازمی‌گردد و آنچه در این نامه به چشم می‌آید، بازتاب دهنده‌ی رخداد‌های دوره‌ی آغازین تاریخ ساسانیان است. او می‌گوید عبدالله بن مقفع در ترجمه‌ی نامه‌ی تنسر به عربی، یک دیباچه و پاره‌ای گفتارهای تازه همچون داستانی از کلیله و دمنه را به آن افزوده و برای زدودن رنگ‌وبوی زردشتی این نامه و برای پذیرفته شدن آن در جامعه‌ی اسلامی، گفتارهایی از تورات و انجیل را هم در لابه‌لای متن نامه گنجانیده است.^۱

به عقیده‌ی کریستنسن ویژگی‌هایی همچون ۱. بازتاب یافتن رواداری مذهبی خسرو نوشیروان و نه سختگیری‌های اردشیر بابکان در نامه‌ی تنسر؛ ۲. گزارش نامه‌ی تنسر درباره‌ی چگونگی تعیین ولیعهد و شاه‌گزینی در شاهنشاهی ساسانیان؛^۳ ۳. اشاره به نام تُرکان و سرزمین آنها؛ ۴. همانندی متن نامه‌ی تنسر با اندرزنامه‌های شناخته شده‌ی سده‌ی ششم میلادی و همچنین همانندی مقدمه‌ی این نامه با سخن برزویه، پزشک دوره‌ی خسرو نوشیروان در مقدمه‌ی کلیله و دمنه؛ ۵. پافشاری متن نامه‌ی تنسر درباره‌ی نگهداری آیین‌های پادشاهی و همچنین طبقه‌بندی اشرافیت ایرانی و پایگاه آنها؛ ۶. اشاره‌ی نامه به وجود چهار مرزبان که پادشاهی را به میراث دارند، و اشاره به خراج ستاندن پادشاهان ایران از جانشینان اسکندر تا عهد کسری خسرو نوشیروان، و ۷. آگاهی‌های جغرافیایی نامه‌ی تنسر درباره‌ی گستره‌ی شاهنشاهی ساسانی و مرزهای آن، همگی نشان می‌دهند که نامه‌ی تنسر در دوره‌ی خسرو نوشیروان و پس از فروگرفتن مزدکیان و در میانه‌ی سال‌های ۵۵۷ تا ۵۷۰ م. ساخته و پرداخته شده و آگاهانه برای باستانی خواندن آیین‌ها و

1. James Darmesteter, (1894), "Lettre de Tansar au roi de Tabaristan," *Journal Asiatique*, series IX 3: pp.185-250, 502-555;

نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۱۲-۱۳؛

The Letter of Tansar, pp. 10-11.

۲. درباره‌ی شیوه‌ی پیشنهادی نامه‌ی تنسر برای گزینش ولیعهد، نک: شهرام جلیلیان، (۱۳۸۷)، «شاه‌گزینی در دوره‌ی ساسانیان: فرآیند شاه‌گزینی در نامه‌ی تنسر به گشنسپ»، تاریخ ایران: فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی (پژوهشنامه‌ی علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی)، ش ۵/۵، زمستان ۱۳۸۷، ص ۸۹-۱۱۵.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۲۷

قوانین آن، نامه را از دوره‌ی اردشیر بابکان نمایانده‌اند که در خود نامه‌ی تنسر همچون بنیانگذار همه‌ی نهادها و آیین‌های شهریاری در دوره‌ی ساسانیان و نماد خردمندی و فرزاندگی شناخته شده است.^۱ مینوی هم دیدگاه کریستنسن درباره‌ی نامه‌ی تنسر را پذیرفته و تاریخ نوشتن نامه را دوره‌ی پادشاهی خسرو انوشیروان و پس از کشتار مزدک و مزدکیان شناخته است.^۲ همزمان با کریستنسن، یوزف مارکوارت هم نامه‌ی تنسر را از ساخته‌های دوره‌ی خسرو انوشیروان انگاشت. او یادآور شده که اگرچه در نامه‌ی تنسر گزارش می‌شود هم‌روزگار با اردشیر بابکان، مردی به نام قابوس، پادشاه کرمان بود و سپس خود فرمانبردار اردشیر شد، اما دیگر گزارش‌های تاریخی گواه هستند که پادشاه کرمان در این دوره، یکی از پارتیان به نام بلاش بوده است. از این رو، به عقیده‌ی مارکوارت، نویسنده‌ی نامه‌ی تنسر در دوره‌ی خسرو انوشیروان، نام کاووس / قابوس برادر این پادشاه را به جای نام بلاش، پادشاه کرمان در دوره‌ی اردشیر بابکان، نهاده است.^۳

گریگناسچی که تاریخ «عهد اردشیر» را از آغاز دوره‌ی پادشاهی یزدگرد سوم می‌داند. از همانندی‌های نامه‌ی تنسر و «عهد اردشیر» با هم‌دیگر، نتیجه گرفته است که نامه‌ی تنسر هم باید پس از ۶۳۲ م. نوشته شده باشد، و هدف از نوشته شدن آنها، دادن دستورالعمل‌هایی برای بازسازی شاهنشاهی ساسانیان بوده است که در نتیجه‌ی جنگ‌های خانگی ناتوان و آشفته شده بود.^۴ به عقیده‌ی پیگولوسکایا هم، این نامه در نیمه‌ی نخست

۱. کریستنسن (۱۳۷۴)، وضع مکت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۶۶-۱۶۵؛ کریستنسن (۱۳۷۴)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ص ۱۰۶-۱۰۵.

۲. نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۲۱-۱۳.

۳. به نقل از: ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۶-۱۰۵؛ وضع مکت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان، صص ۱۶۸-۱۶۵.

The Letter of Tansar, p. 11.

۴. علیرضا شاپور شهبازی، «ترجمه‌ی انگلیسی نامه‌ی تنسر»، راهنمای کتاب، س ۱۲، ش ۹-۱۰، ۱۳۴۸، صص ۵۷۳-۵۷۴؛ آ. ای. کولسنیکف (۱۳۸۹)، ایران در آستانه‌ی سقوط ساسانیان، ترجمه محمدرفیق یحیایی، تهران: کندوکاو، ص ۳۳؛

The Letter of Tansar, pp. 22-23, n. 3.

سده‌ی ششم در دوره‌ی خسرو انوشیروان و برای قانونی نمایاندن و درستی نوآوری‌ها و نهادهای تازه‌ای که او به وجود آورده بود، نوشته شده است تا اندیشه‌ها و نوآوری‌ها و تغییراتی که در این نامه دیده می‌شوند، پدیده‌ای کهنه و از روزگار اردشیر بابکان شناخته شود.^۱

با این همه، مری بویس همداستان با دارمستتر، تاریخ نامه‌ی تنسر را به دوره‌ی اردشیر بابکان بازمی‌گرداند و با دادن پاسخ‌هایی پذیرفتنی به آنهایی که نامه‌ی تنسر را نوشته‌ای ساختگی و از دوره‌ی خسرو انوشیروان خوانده‌اند، نتیجه می‌گیرد که نامه‌ی تنسر در دوره‌ی پادشاهی اردشیر بابکان نوشته شده است؛ اما در زمان‌های گوناگون، به‌ویژه در دوره‌ی پادشاهی خسرو انوشیروان و پس از آن، تغییراتی در آن راه یافته و پاره‌ای گفتارها به آن افزوده شده است. بویس با اشاره به دستکاری‌های ابن‌مُقَفَّع در ترجمه‌ی متن نامه از فارسی میانه به عربی، و افزوده‌های ابن‌اسفندیار در ترجمه‌ی آن از عربی به فارسی، می‌گوید اگر این افزوده‌ها و شاخ و برگ‌های ساختگی از متن نامه‌ی تنسر زدوده شوند، نامه‌ای خواهیم داشت که باید در نیمه‌ی نخست سده‌ی سوم میلادی نوشته شده باشد. همچنین بویس همانندی‌های نامه‌ی تنسر با «عهد اردشیر» را در پیوند با این واقعیت دیده است که این دو متن را در دوره‌ی اردشیر بابکان نوشته شده است، سپس بعدها بخصوص دوره‌ی خسرو انوشیروان و پس از آن، دچار کاستی‌ها و افزودگی‌هایی شده‌اند.^۲

با وجود استدلال‌های منطقی بویس، هنوز پژوهندگان درباره‌ی ساختگی یا واقعی بودن نامه‌ی تنسر و تاریخ‌گذاری آن هم‌داستان نیستند و همچنان این دیدگاه که نامه‌ی تنسر ساخته و پرداخته‌ی خسرو انوشیروان است، هوادارانی دارد. در این جستار با پذیرش تاریخ‌گذاری بویس، کوشش خواهیم داشت از لابه‌لای پاره‌ای آگاهی‌ها و اشاره‌ها در خود

۱. بیگولوسکا یا (۱۳۷۷)، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۷۰-۱۶۶؛ همچنین نک: ولادیمیر گریگوریچ لوکونین (۱۳۷۲)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۳۴-۱۳۳، ۲۲-۲۱؛ ایران در آستانه‌ی سقوط ساسانیان، ص ۳۷-۳۲.

2. *The Letter of Tansar*, pp. 15-22.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۲۹

نامه‌ی تنسر، چند نکته و نشانه‌ی تازه برای درستی تاریخ‌گذاری این نامه به دوره‌ی اردشیر بابکان بیابیم. استدلال‌های ما برای این تاریخ‌گذاری چنین‌اند:

۱. نخستین گواه واقعی بودن نامه‌ی تنسر به گشنسپ، وجود خود گشنسپ و نامه‌نگاری او با تنسر است که در نگاه نخست چندان اهمیتی ندارد. گشنسپ در نامه‌اش به تنسر نوشته بود که وی در چشم پدر گشنسپ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و پدرش در کارهای خود، همیشه با تنسر هم‌اندیشی می‌کرده و پس از مرگ پدرش هم، تنسر همواره نزدیک‌ترین همراه فرزندان او بوده است. تنسر در پاسخ خود به گشنسپ، پدرش را به نیکی می‌ستاید و یادآور می‌شود که اگر او اکنون زنده بود، بی‌درنگ فرمانبردار اردشیر می‌گشت. آنگاه تنسر از گشنسپ می‌خواهد که همانند قابوس پادشاه کرمان که خود تاج و تخت را به اردشیر واگذارده بود، او هم به «درگاه شهنشاه» آید و فرمانبردار اردشیر شود تا «به غضب شهنشاه مبتلا» نگردد.^۱ همچنین گویا گشنسپ در نامه‌ی خود به تنسر یادآور شده بود که با هم‌دستان خود در «طبرستان و فرشواذگر» با اردشیر به نبرد خواهند پرداخت و از این رو تنسر به او پاسخ داده بود که «اما آنچه یاد کردی از احوال خویش و جماعتی که با تو به طبرستان و فرشواذگراند، بدانند که تو یکی مردی از مردمان دنیا، همان توانی کرد که دیگران کنند، اگر خلاف کنی با همه‌ی دنیا کسی برنیاید.»^۲ پذیرفتن این که در دوره‌ی خسرو انوشیروان و آگاهانه دو نام «تنسر» و «گشنسپ» را از هیچ ساخته باشند و آنگاه در چارچوب یک نامه، چنین گفتگویی را از زبان آنها بیان کنند، بسیار دشوار است. هشدار تنسر به این معناست که گشنسپ نمی‌تواند بیش از دیگر دشمنان اردشیر با او بجنگد و ناچار باید فرمانبردار شود. این تکه از نامه‌ی تنسر، بیش از این که با دوره‌ی خسرو انوشیروان سازگار باشد، با سال‌های آغازین خیزش ساسانیان و جنگ‌های اردشیر با پادشاهان محلی و شاید همپیمانی آنها برای رویارویی با او همخوانی دارد. از سوی دیگر، هیچ‌گونه ارزش تبلیغاتی در این تکه از نامه‌ی تنسر برای دوره‌ی خسرو انوشیروان دیده نمی‌شود، و روشن نیست که اگر این نامه در دوره‌ی او ساخته شده است، چرا باید در

۱. تاریخ طبرستان، ص ۱۸-۱۵؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۵۵-۵۰.

۲. تاریخ طبرستان، ص ۳۸؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۹۲.

آن به دروغ به هم‌داستانی گشنسپ و هم‌دستان او در طبرستان و پدشخوارگر برای جنگ با اردشیر اشاره شود؟ به گزارش کارنامه‌ی اردشیر بابکان، در آخرین نبرد اردوان و اردشیر، «اردوان از کُسته‌کُسته، چون از ری، دماوند، دیلمان و پتسخوارگر (= طبرستان) سپاه و آخور (= آذوقه و خوراک اسبان) خواست...»^۱ به گزارش تنسر، در هنگام جنگ‌های اردشیر بابکان با پارتیان، گشنسپ «شاه و شاهزاده‌ی طبرستان، پدشخوارگر، گیلان، دیلمان، رویان و دماوند»^۲ و یا چنان‌که مسعودی اشاره می‌کند «فرمانروای کوه‌های دماوند و ری و طبرستان و دیلم و گیلان» بوده است^۳ و این همان گستره‌ی جغرافیایی است که اردوان در نبرد سخت خود با اردشیر از آنها «سپاه و آخور خواست.» از این رو باید انگاشت که اردوان به‌راستی از گشنسپ کمک خواسته بود، و اگر چنین باشد، آنگاه اشاره‌ی تنسر که «بگذشت از اردوان، در آن عهد عظیم‌قدرتر و با مرتبه، جُشنسَفُ شاه برشوارگر و طبرستان بود» و او با نگرانی به پاره‌ای از کرده‌های بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان می‌نگریست و از فرمان‌برداری خودداری می‌ورزید،^۴ ریخت دیگری به خود می‌گیرد. آیا اردوان پیش از رسیدن «سپاه و آخور» کمکی گشنسپ، در آوردگاه هرمزگان کشته شده بود و اردشیر پس از جنگ بزرگ خود با او چون نمی‌خواست با گشنسپ هم درگیر جنگ تازه‌ای شود، کوشیده است با نامه‌نگاری و میانجیگری تنسر، او را فرمانبردار خود سازد؟ خود تنسر می‌گوید «به حُکم آن‌که اجداد جشنسف از نایبان اسکندر بقهر و غلبه زمین برشوارگر بازسُتندَه بودند، و بر سُنّت و هوای مُلوک پارس توَلّی کرده، اردشیر با او مدارا می‌کرد، و لشکر به ولایت او نفرستاد» و با بردباری می‌کوشید تا جنگی رخ ندهد، آنگاه «چون مَلِکِ طبرستان جشنسف را روشن شد که از طاعنّت و مُتَابَعَتِ چاره نخواهد بود، نامه نیشست پیش هَرَبَدِ هَرابده‌ی اردشیر بن پایک تنسر» و با

۱. کارنامه‌ی اردشیر بابکان (۱۳۷۸)، با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، ترجمه بهرام

فروشی، تهران: دانشگاه تهران، ص ۴۹-۴۷.

۲. تاریخ طبرستان، ص ۱۵؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۴۹-۴۸.

۳. التنبیه و الاشراف، ص ۹۴-۹۲.

۴. تاریخ طبرستان، ص ۱۵-۱۴؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۴۹-۴۸.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۳۱

یادکرد نگرانی‌های خود از کارهای اردشیر دیدگاه تنسر را جویا شد.^۱ همه‌ی این نشانه‌ها گواه هستند که در آغاز خیزش اردشیر، به‌راستی شاهزاده‌ای پارتی به نام گشنسپ پادشاه کرانه‌های جنوبی دریای مازندران بوده و همچون بسیاری دیگر از پادشاهان محلی ایران نمی‌خواست فرمانبردار اردشیر شود. از دیگر منابع تاریخی هم آگاه هستیم که اردشیر گه‌گاه به این پادشاهان محلی و هم‌آوردان خود نامه‌هایی می‌نوشته است:^۲ از این‌رو نامه‌نگاری تنسر و گشنسپ با یکدیگر نباید چندان شگفت‌انگیز باشد.

۲. یک تکه از نامه‌ی تنسر، در پاسخ به سؤال گشنسپ درباره‌ی «احکام شاهنشاه» است که خود گشنسپ در نامه‌اش به تنسر پذیرفته بود پاره‌ای از آنها درست بوده‌اند، اما یادآور شده بود اگر اردشیر «حق اولینان طلبد، بترک سنت شاید گفت، و اگر بدینا راست باشد، به دین درست نبود.» تنسر می‌گوید اگر به عقیده‌ی او «احکام شاهنشاه» با «دین» ناهمخوانند، باید آگاه باشد که اسکندر «کتاب دین» (= اوستا) را که روی «دوازده هزار پوست (گاو)» نوشته شده بود، در اصطخر سوزاند و تنها یک‌سوم از آن «در دلها مانده بود» که «قصص و احادیث» بود و «شرایع و احکام» ناپود شده بود، و حتی این «قصص و احادیث» هم فراموش شده بودند. از این‌رو، اردشیر ناچار بود در «احیاء دین» کوشش کند و او یگانه شهریاری بود «که برای این کار قیام نمود.»^۳ پاسخ تنسر به گشنسپ درباره‌ی

۱. تاریخ طبرستان، ص ۱۵-۱۴؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۴۹-۴۸.

۲. نک: طبری (۱۳۵۲)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲، ص ۵۸۳-۵۸۵؛ ابوعلی بلعمی (۱۳۸۵)، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، به‌کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار، ص ۶۱۵؛ حسن بن حمزه‌ی اصفهانی (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۴۴؛ حسین بن محمد ثعالبی مرغنی، (۱۳۷۲)، شاهنامه‌ی کهن: بررسی تاریخ غرر السیر، ترجمه سید محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۲۸۰، ۲۷۸-۲۷۷؛ مقدسی (۱۳۴۹)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیع‌ی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۱۹-۱۸؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۵۷-۵۵. همچنین درباره‌ی نوشته‌شدن اوستا روی دوازده هزار پوست گاو و سوزاندن آن به‌دست اسکندر نک: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۷۲-۶۵؛ محمدتقی راشد‌محصل (۱۳۸۰)، اوستا، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ص ۴۲-۳۹؛ گتو ویدن‌گرن (۱۳۷۷)، دین‌های ایران، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران: آگاهان ایده، ص ۳۶۰-۳۴۲؛

ناهم‌خوانی «احکام شاهنشاه» با «دین» و کوشش اردشیر برای «احیاء دین» زردشتی، تنها می‌تواند بازتاب واقعی سیاست دینی و برنامه‌های اردشیر برای رسمیت بخشیدن به دین زردشتی، همچون دین ملی ایرانیان باشد. از این‌رو، در تکه‌ای از نامه‌ی تنسر هم آشکارا یک گزارش واقعی از دوره‌ی اردشیر را پیش چشم داریم. شاید چنان‌که بویس می‌انگارد، این گزارش مبالغه‌آمیز تنسر درباره‌ی نابودی «شرایع و احکام» دین زردشتی، برای بخشیدن اهمیت دوجندان به کرده‌های دینی اردشیر و تأیید همه‌ی برنامه‌ها و کوشش‌های او در احیاء دین زردشتی بوده باشد.^۱ پس گویا برنامه‌ی اردشیر برای رهایی از چنگ سنت‌ها و قوانین زردشتی کهن که از دیدگاه او بدعت‌آلوده شده بودند و کوشش برای رواج سنت‌ها و قوانین زردشتی تازه، از سوی پاره‌ای از زردشتیان، بدعت‌گذاری در دین خوانده شده بود.

۳. در چشم گشنسپ «عقوبت‌های شهنشاه و اسرافی که در سفک دماء میفرماید در حق کسانی که بخلاف رأی و امر او کاری می‌سازند»، بزرگ آمده بود، اما به عقیده‌ی تنسر، مردم گناهکار شده بودند و اردشیر ناگزیر از همه‌ی آن خونریزی‌ها بوده است. تنسر در توصیف آشفستگی‌های جامعه‌ی آن روزگار می‌گوید «چون برین روزگار طمع ظاهر شد ادب از ما برخاست، نزدیک‌تر به ما دشمن شد، و آنکه تبع ما بود متبوعی در سر گرفت، و آنکه خادم بود مخدومی، عامه، همچون دیو که از بند بگشایند، کارها فرو گذاشتند و به شهرها به دزدی و فتنه و عیاری و شغل‌های بد پراکنده شده، تا بدان رسید که بندگان بر خداوندگاران دلیر شده‌اند و زنان بر شوهران فرمانفرمای.» از این‌رو، «آنچه شهنشاه فرمود، از مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش، و بازداشتن از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کار عالمیان» بوده است و اگر اردشیر «در عذاب و سفک دماء چنین قوم، افراط به جائی رساند که منتهای آن پدید نبود، ما آن را زندگانی می‌دانیم و صلاح.» به عقیده‌ی تنسر، ستون‌ها و شالوده‌های «ملک و دین» با این کارها و کوشش اردشیر «محکم‌تر خواهد شد»، و حتی اگر اردشیر «عقوبت بیشتر کند» تا «اعضاء هر یک با مرکز خود روند»، و «جملگی اهل ممالک به کار خود شروع کنند»، باید بیش از پیش او را ستود

H. W. Bailey, (1943), *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford, p. 149ff; "The Dēnkard Account of the History of the Zoroastrian scriptures," pp. 114-125.

1. *The Letter of Tansar*, p. 37, n. 2.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۳۳

چون «دلِ فارغِ خالی از کار پیوسته تَفَحُّصُ مُحَالَاتٍ وَ تَتَبُّعُ خَبَرِهَاى اَرَاجِیْفِ كُنْد، و ازان فتنه زاید، و دست بی‌صنعت در بزه‌ها آویزد.»^۱ دارمستتر توصیف تنسر از آشفتگی‌های جامعه‌ی آن روزگار را افزوه‌ی عبدالله بن مُقَفَّع به متن نامه‌ی تنسر انگاشته است، اما بویس آن را هماهنگ با متن نامه و از خود دوره‌ی ساسانیان می‌داند و کلّ این تگّه را از افزوده‌های سده‌ی ششم به نامه‌ی تنسر شناخته است.^۲ البته این تگّه از نامه‌ی تنسر چندان با آنچه درباره‌ی ویژگی‌های جامعه‌ی ایران دوره‌ی خسرو انوشیروان و کارهای او می‌دانیم، سازگاری ندارد و بیشتر می‌تواند بازتاب آشفتگی‌های اجتماعی پایان دوره‌ی اشکانیان و آغاز دوره‌ی ساسانیان باشد. همچنین اگر نامه‌ی تنسر ساخته‌ی اندیشه‌ی خسرو انوشیروان بوده باشد، باید پرسید که این تگّه از نامه، کدام ارزش تبلیغاتی برای دوره‌ی خسرو انوشیروان دارد؟ و اگر این نامه را در دوره‌ی خسرو انوشیروان پرداخته‌اند، چرا باید در آن به دروغ چنین توصیف تیره‌ای از آشفتگی‌های اجتماعی ایران دوره‌ی اردشیر بابکان به دست دهد تا بخواهند از این نامه برای مشروعیت دادن به کارها و اصلاحات خود خسرو انوشیروان سود جویند؟ به راستی آیا خسرو انوشیروان برای انجام اصلاحات فراگیر و سودمند خود، نیازمند چنگ زدن به دوره‌ی اردشیر بابکان بوده است؟ و اگر این تگّه از نامه ساختگی است، آیا سزاوار بود که خسرو انوشیروان، چنان به دروغ از زیاده‌روی اردشیر در خونریزی‌ها سخن بگوید که حتی از زبان تنسر پاسخ دهد مردم گناهکار شده بودند و اردشیر ناگزیر از چنین خونریزی‌هایی بوده است؟ از این رو، ناهم‌داستان با بویس، باید پنداشت که این تگّه‌ی نامه‌ی تنسر از افزوده‌های سده‌ی ششم به نامه‌ی تنسر نیست، و تگّه‌ای واقعی از متن اولیه‌ی این نامه و بازتاب جامعه‌ی ایران دوره‌ی اردشیر بابکان است. از سوی دیگر، اندیشه‌ی اردشیر برای نگهداشتن طبقات مردم در جایگاه ویژه‌ی خود، و بیزاری او از آمیختن «اعضاء» جامعه با همدیگر و نیز ناخشنودی از بیکاری مردم که تنسر به آن اشاره می‌کند، در دیگر منابع تاریخی هم شناخته شده است^۳ و می‌تواند نشانگر واقعی

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۱-۲۰؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۵۹-۶۱.

2. *The Letter of Tansar*, p. 40, n. 1.

۳. برای نمونه نک: عهد اردشیر (۱۳۴۸)، پژوهنده عربی: احسان عباس، ترجمه سید محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی، ص ۷۹-۸۱، ۷۵-۷۶؛ جاحظ (۱۳۸۶)، تاج: آیین کشورداری در ایران و اسلام، ترجمه حبیب‌الله نویخت، تهران: آشیانه‌ی کتاب، ص ۹۴.

بودن این بخش از نامه‌ی تنسر باشد.

۴. تکه‌ی دیگری از نامه‌ی تنسر، پاسخ او به یک سؤال گشنسپ است که «زبانها مردم بر خون ریختن شهنشاه دراز شد، و مُسْتَشْعَرُ گشته‌اند.» تنسر می‌گوید خون‌ریختن‌های شاهنشاه، دادگرانه بوده است و حتی او از مهربانی خویش، مردمان زیادی را که «مُسْتَحَقُّ کشتن» بوده‌اند بخشیده است، و یادآور می‌شود که اگر خون‌ریختن‌ها زیاد به چشم می‌آید، از این روست که «رَعِیَّت» در این دوره گناهکار شده‌اند و می‌بایست آنها نکوهش شوند، نه خود پادشاه. تنسر با رده‌بندی گناهان و مجازات‌های این گناهان در روزگاران گذشته، به توضیح سُنَّت تازه، دادگرانه و نیک‌خواهانه‌ی اردشیر در مجازات گناهکاران می‌پردازد. به عقیده‌ی تنسر، سُنَّتِی که اردشیر برای مجازات گناهکاران به وجود آورده است، نیک‌خواهانه و بهتر از شیوه‌ی «پیشینگان» است، چراکه در آن روزگاران از دین برگشتگان، آشوب‌گران و دشمنان پادشاه، و مردمانی که از میدان نبرد می‌گریختند، بیدرنگ کشته می‌شده‌اند، اما در سُنَّت تازه‌ی اردشیر چنین نبوده است. اردشیر فرمان داده بود که از دین برگشتگان را به زندان افکنند و «عُلَمَاء» به مدّت یک سال او را نصیحت کنند، و با آوردن استدلال‌های منطقی، تردیدهای او را پاسخ دهند. آنگاه «اگر به توبه و اِنَابَت و اِسْتِغْفَار بازآید خَلَاص دهند، و اگر اصرار و اِسْتِکْبَار او را بر اِسْتِدْبَار دارد، بعد از آن قتل فرمایند.» همچنین در سُنَّت تازه‌ی اردشیر، تنها پاره‌ای از آنهایی که «در ملوک عَصیان کردی» یا «از زَحَف بگریختی» کشته می‌شدند «تا دیگران عبرت گیرند، و بعضی را زنده گذارند، تا امیدوار باشند به عفو» پادشاه و «میان خَوْف و رَجَاء قرار گیرند،» و از دیدگاه تنسر، این بهترین شیوه‌ی جهاننداری بوده است. از سوی دیگر، در قانون تازه‌ی اردشیر، از مجازات‌های گناهیانی چون قتل، دزدی، زنا، آسیب زدن به دیگران و مُثله کردن کاسته شده و اردشیر دستور داده بود «که این احکام در کتاب و سُنَن نوشته شوند.»^۱ به عقیده‌ی کریستنسن، آنچه که تنسر درباره‌ی خشونت و سخت‌گیری در مجازات از دین برگشتگان در روزگاران گذشته می‌گوید، نمی‌تواند پیش از رسمیت یافتن دین زردشتی - که در خود دوره‌ی ساسانیان رخ داده بود- وجود داشته باشد و کاهش مجازات از دین برگشتگان،

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۳-۲۱؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۶۴-۶۱.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نام‌ی تنسر به گشنسپ ۳۵

باید از ویژگی‌های دوره‌ی خسرو انوشیروان باشد که اندیشه‌ها و باورهای بردبارانه و نیک‌خواهانه بیشتر شده بود، و احتمالاً در این دوره می‌کوشیده‌اند چنین اندیشه‌هایی را به اردشیر بابکان، بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان، نسبت دهند تا آنها را در رویارویی با سخت‌گیری‌های متعصبین مذهبی توجیه کنند. در دوره‌ی خسرو انوشیروان بود که عدالت و انسانیت‌اهمیت و روشنایی بیشتری یافت و اگرچه قوانین کاملاً عادلانه اجرا می‌شدند، اما مجازات‌ها متعادل‌تر شده بودند.^۱ با وجود این، آشکارا می‌توانیم بگوییم که اردشیر در کوشش برای گستراندن و نهادینه ساختن سنت‌ها و قوانین زردشتی، درباره‌ی گناهان و مجازات گناهکاران هم قوانین تازه‌ای آورده بوده است که اگرچه از دیدگاه تنسر بسیار نیک بودند، اما دیگرانی همچون گشنسپ چنین نمی‌پنداشتند. نکته‌ی مهم این‌که، اگر نام‌ی تنسر ساخته‌ی دوره‌ی خسرو انوشیروان باشد، باید پرسید که آیا او برای انجام اصلاحات گسترده‌ی خود، دست به چنان خونریزی زده بود که گشنسپ بگوید «زبان‌ها مردم بر خون ریختن شهنشاه دراز شد، و مُسْتَشْعِر گشته‌اند»؟ و باز هم باید پرسید که این تگّه از نام‌ی تنسر، چگونه می‌تواند توجیه‌کننده‌ی اصلاحات خسرو انوشیروان باشد و آیا سزاوار بود که خسرو انوشیروان، به دروغ از زیاده‌روی اردشیر در خونریزی‌ها و ترس و نگرانی مردم سخن بگوید و حتی از زبان تنسر هم پاسخ دهد که خون‌ریختن‌های شاهنشاه، دادگرانه بوده است و او مهربانانه دیگر مردمانی را که سزاوار مرگ بوده‌اند بخشیده است. بی‌گمان این تگّه از نام‌ی تنسر هم تنها می‌تواند بازتاب رخداد‌های واقعی دوره‌ی اردشیر بابکان باشد و این‌که مردانی همچون گشنسپ دیده بودند که چگونه در جنگ‌های اردشیر مردمانی بسیار کشته شده‌اند و احکام و قوانین تازه‌ی اردشیر هم در چشم آنها سخت و خونین می‌آمده است.

۵. گشنسپ با نگرانی از تنسر پرسیده بود که چرا با وجود اهمیت‌ی که در «دین» به «ابدال» داده شده است «شهنشاه رعایت آن فرو گذاشت». تنسر پاسخ می‌دهد که اردشیر قوانین دینی درباره‌ی ارث را که با «بِدَعْ و مُحَدَّثَات» (= بدعت و نوآوری) آمیخته شده

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۱-۵۰۴، ۱۰۴؛ وضع مملکت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان، ص ۱۶۶.

بود، دوباره سازماندهی کرده است، چنان‌که فرمان داده است «ابدال ابناء ملوک، همه ابناء ملوک باشند، و ابدال خداوندان درجات هم، ابناء درجات.» عبدالله بن مَفْع در ترجمه‌ی نامه‌ی تنسر، از خود یادداشتی درباره‌ی روش پیچیده‌ی انجام یک گونه‌ی ازدواج زردشتی که آن را «ابدال» می‌خواند، آورده است. ازدواج ابدالی چنین بود که اگر مردی بدون به‌جای گذاشتن فرزند می‌مرد، بیوه‌اش را به همسری نزدیک‌ترین خویشاوند مرد متوفی می‌دادند، و اگر زن نداشت و فقط دختر از وی به جای مانده بود، آن دختر را به همسری نزدیک‌ترین خویشاوند مرد متوفی درمی‌آوردند، و اگر هیچ‌کدام از این دو نبودند، با دارایی متوفی زنی را برای همسری یکی از نزدیک‌ترین خویشاوندان متوفی می‌گرفتند، و فرزندی که زاده می‌شد، فرزند آن مرد متوفی خوانده می‌شد چون «گفتندی تا آخر روزگار نسل آن مرد می‌باید بماند.»^۱ ازدواج ابدالی، در متن‌های پهلوی «استور» یا «استوریه» خوانده شده است. در دوره‌ی ساسانیان و در جامعه‌ی ایرانی زردشتی، پابندی نام خانواده و مردگان آن و نگاهداشت همیشگی آتش‌خانه چنان دارای اهمیت بود که چندین گونه از ازدواج قانونی به وجود آمد.^۲ ازدواج پیچیده‌ی ستوریه^۳ یا ازدواج نیابی و یا به‌گفته‌ی ابن‌مفّع ازدواج ابدالی، یکی از این ازدواج‌های قانونی و از مهم‌ترین راه‌های تداوم تخمه و تبار مرد زردشتی بود.^۴ نامه‌ی تنسر نشان می‌دهد که در ازدواج ابدالی، شوهر نیابی می‌بایست از همان طبقه‌ی مرد متوفی و از خویشاوندان او باشد، و البته در نبود خویشاوندان چاره‌ای

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۵؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۶۷-۶۸.

۲. برای آگاهی‌های بیشتر درباره‌ی ازدواج‌های زردشتی، نک: علی‌اکبر مظاهری (۱۳۷۷)، *خانواده‌ی ایرانی در دوران پیش از اسلام*، ترجمه عبدالله توکل، تهران: قطره، ص ۸۸-۱۰۷؛ ژاله آموزگار، «ازدواج‌های اساطیری و آیین ازدواج در ایران باستان»، *زبان، فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)*، تهران: معین، ۱۳۸۶، ص ۲۸۸-۳۰۰.

۳. گنورگیونا اناهیته پریخانیان (۱۳۷۷)، «جامعه و قانون ایرانی»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروباشی دولت ساسانیان (ج ۳ - قسمت دوم)*، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۴۳-۴۰.

۴. منصور شکی، «درست‌دینان»، *معارف*، دوره‌ی ۱۰، ش ۱، فروردین - تیر ۱۳۷۲، ص ۴۰-۳۷؛ *وضع ملت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان*، ص ۷۱.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۳۷

مگر گرفتن شوهر از خاندان و تبار دیگری وجود نداشته است.^۱ در سنت زردشتی گفته می‌شود که اگر مردی فرزندی نداشته باشد و بمیرد، چینود پُل (= پل صراط) پیش پای او نازک و نازک‌تر می‌گردد و بُریده پُل خوانده می‌شود، چرا که روان او نمی‌تواند از پل چینود بگذرد. از این رو، نزدیک‌ترین خویشاوندان او می‌بایست در چارچوب برنامه‌ای ویژه برای او فرزند خوانده‌ای گیرند تا روان مرد متوفی را به آن سوی چینود پُل ببرد.^۲ به گزارش دینکرد یکی از بدعت‌ها و نوآوری‌های زردشت خُرگان، بنیانگذار بدعت دُرُسْت‌دینی در دوره‌ی ساسانیان، از رواج انداختن ازدواج‌های ستوریه بود و این جامعه را به آشفتگی کشانید.^۳ در دوره‌ی قباد یکم (۴۸۸-۵۳۱م)، با شورش دُرُسْت‌دینان به پیشوایی مزدک بامدادان و پیامدهای شگفت‌آور آن، بدعت دُرُسْت‌دینی به نام مزدکی خوانده شد و نام دُرُسْت‌دینی فراموش شد.^۴ گزارش دینکرد آشکارا نشان‌دهنده‌ی اهمیت ازدواج‌های ستوریه است و چندان پذیرفتنی و منطقی نیست که اگر نامه‌ی تنسر به فرمان خسرو انوشیروان، دشمن بزرگ آموزه‌های مزدکی ساخته و پرداخته شده باشد، خود این پادشاه متهم به از رواج انداختن ازدواج‌های ستوریه شود. از سوی دیگر، می‌توان استدلال آورد که چون قوانین زردشتی ازدواج، در دوره‌ی پیش از اردشیر بابکان، با بدعت و آشفتگی آلوده شده بود، این فرمان او که باید «آبدال ابناء مُلوک، همه ابناء مُلوک باشند، و آبدال

۱. «درست‌دینان»، ص ۳۹-۴۰؛ خانواده‌ی ایرانی در دوران پیش از اسلام، ص ۲۶۸.

۲. نک: صد در تشر، باب ۵۴؛ صد در بندهشن، باب ۶۲؛

B. N. Dhabar, (1909), *Sad dar nasr and Sad dar Bundahishn*, Bombay;

خانواده‌ی ایرانی در دوران پیش از اسلام، ص ۱۶۷؛ ژاله آموزگار، «زن در خانواده‌ی ایران باستان»، زبان،

فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)، تهران: معین، ۱۳۸۶، صص ۲۸۷-۲۸۶.

۳. کتاب سوم دین‌کرد (۱۳۸۱)، تدوین‌کنندگان پیشین: آذرفرنبغ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید، آراستاری،

آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه از فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا، ج ۱، صص ۱۶-۱۵؛

«درست‌دینان»، صص ۳۷-۴۰.

۴. «درست‌دینان»، صص ۳۷-۴۰، ۳۲-۳۰؛ احسان یارشاطر (۱۳۷۷)، «آیین مزدکی»، تاریخ ایران از سلوکیان

تا فروبایستی دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت دوم)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان

یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۴۵۷.

خداوندان دَرَجَات هم، اَبْنَاء دَرَجَات،» از سوی مخالفان به عنوان فروگذاشت ازدواج ستوریه / ابدالی انگاشته شده باشد. از این رو، این تکه از نامه‌ی تنسر هم می‌تواند بازتابی از واقعیت‌های جامعه‌ی ایرانی سده‌ی سوم میلادی و گواه دیگری برای درستی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به خود دوره‌ی اردشیر انگاشته شود.

۶. گشنسپ شگفت‌زده و نگران شده بود که چرا «شهنشاه آتَشها از آتشکده‌ها برگرفت و بکُشت و نیست کرد، و چنین دلیری هرگز در دین، کسی نکرد.» تنسر در پاسخ می‌گوید آگاهی‌های گشنسپ درباره‌ی این رخدادها «به خلاف راستی» است و یادآور می‌گردد که پس از مرگ دارا (= داریوش سوم)، «ملوک الطوایف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته و آن همه بدعت بود که بی‌فرمان شاهان قدیم نهادند، شهنشاه باطل گردانید،» و آتش‌ها را به «مَوَاضِعِ اوَّلِ نَقْلِ فرمود.»^۱ اردشیر، یک شاه - موبد و شیفته‌ی ساخت آتشکده‌ها و نشاندن آتش‌های مقدّس بود،^۲ و این با گفته‌های گشنسپ که اردشیر «آتش‌ها از آتشکده‌ها برگرفت و بکُشت و نیست کرد،» سازگاری ندارد. پیش از اردشیر، ساسان پدر بزرگ او، نگاهبان آتشکده‌ی ایزدبانو آناهیتا در اصطخر پارس بود،^۳ و پدرش بابک هم نگاهبان آتشکده‌ی آناهیتا^۴ و همراه آن نگهبان «آتش‌خانه‌های همه‌ی اصطخر» بود.^۵ خاموش کردن آتش‌های مقدّس آتشکده‌ها که تنسر هم آن را می‌پذیرد، چیزی نبود که در دوره‌ی خسرو انوشیروان رخ داده باشد و پژوهندگانی که نامه‌ی تنسر را ساختگی و پرداخته‌ی خسرو انوشیروان برای توجیه اصلاحات او در شاهنشاهی ساسانیان انگاشته‌اند، پاسخ نمی‌دهند که این تکه از نامه‌ی تنسر چگونه می‌تواند توجیه‌کننده‌ی اصلاحات خسرو انوشیروان باشد، و یا چه ارزش تبلیغاتی برای او دارد؟ از سوی دیگر، خاموش کردن

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۵؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۶۸.

۲. نک: کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ص ۱۱۱، ۸۷-۸۵، ۵۰-۴۹، ۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۲؛ تاریخ

بلعمی، ص ۶۱۱؛ دین‌های ایران، ص ۳۴۱-۳۳۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۰؛ تاریخ بلعمی، ص ۶۱۱.

۴. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۲-۵۸۰.

۵. تاریخ بلعمی، ص ۶۱۱.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نام‌ی تنسر به گشنسپ ۳۹

آتش‌های مقدّس که می‌توانست زردشتیانی همچون خود گشنسپ را هم آزرده سازد، تنها می‌تواند در دوره‌ی جنگ‌های اردشیر بابکان برای یکپارچه ساختن ایران‌شهر و رسمیت بخشیدن به دین زردشتی رخ داده باشد. در هنگامه‌ی خیزش ساسانیان، پادشاهان محلیِ هم‌اوردِ اردشیر، اگر همچون خود گشنسپ زردشتی بودند، آتش مقدّس و سلطنتی ویژه‌ی خود را داشتند و از این رو، اردشیر که می‌کوشید همه‌ی ایران‌شهر را دوباره یکپارچه سازد، می‌بایست چنین آتش‌هایی را - که نماد فرمانروایی پادشاهان محلی گذشته بودند - خاموش کند. در ایران‌شهر یکپارچه‌ی اردشیر، تنها باید آتش شاهانه‌ی او روشن می‌گشت و در شهریاری او جایی برای شعله‌ور بودن آتش‌های دودمان‌های محلی وجود نداشت. آگاهییم که در روز تاجگذاری یک پادشاه، آتش ویژه‌ی او روشن می‌شد و پس از مرگ او، آتش پادشاه را هم خاموش می‌کردند^۱ و سال‌های فرمانروایی یک پادشاه هم با آتش ویژه‌ی او تاریخ‌گذاری می‌شده است.^۲

در ادبیات زردشتی و بازتاب آن در پاره‌ای گزارش‌های تاریخی دوره‌ی اسلامی، اسکندر مقدونی همچون یک دشمن بزرگ ایرانیان، و بیگانه‌ای گجسته (= ملعون)، نابودگر آتشکده‌ها، سوزاننده‌ی اوستا، کتاب مقدّس زردشتیان و کشنده‌ی مغان و هیربدان و دستوران زردشتی دیده می‌شود و در چشم اردشیر بابکان و جانشینان او هم، اسکندر نابودکننده‌ی یکپارچگی ایران و شهریاری ایرانیان و کشنده‌ی دارای دارایان (= داریوش سوم) و به وجود آورنده‌ی پدیده‌ی شوم کذگ خوتائیه (در زبان عربی: «ملوک الطوائف») در ایران بود.^۳ اردشیر هم خود را از تخمه‌ی دارای دارایان و خونخواه او می‌خواند و

۱. دین‌های ایران، ص ۴۳۶.

۲. سیروس نصراله‌زاده (۱۳۸۵)، کتیبه‌های پهلوی کازرون، تهران: کازرونیه، ص ۳۱-۲۵؛ داریوش اکبرزاده و محمود طاووسی (۱۳۸۴)، کتیبه‌های فارسی میانه (پهلوی ساسانی)، تهران: نقش هستی، ص ۳۴-۳۲؛ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۸۹.

۳. نک: کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ص ۳-۵؛ ارداویراف‌نامه (۱۳۸۲)، متن پهلوی، حرف‌نویسی، آوانویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه، ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار، تهران: معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ص ۴۱-۴۳؛ فرنیغ‌دادگی (۱۳۸۰)، بُندهشِن، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس، ص ۱۴۰؛ نامه‌ی تنسر به

«ملوک الطوائف» را پادشاهانی غاصب و نتیجه‌ی توطئه‌ی اسکندر برای نابودی یکپارچگی ایران‌شهر می‌دید. از این رو، تنسر در پاسخ خود به گشنسپ، که در چشم اردشیر خود یکی از ملوک الطوائف بود، می‌پذیرد که اردشیر «آتش‌ها از آتشکده‌ها» گرفت و «بکُشت و نیست کرد»، اما می‌افزاید که این آتش‌ها «بی‌فرمان شاهان قدیم»، که احتمالاً از دیدگاه اردشیر همان هخامنشیان بودند و اردشیر خود را از تخمه‌ی آنها می‌انگاشت، به وجود آمده‌اند و باید خاموش می‌شدند تا دوباره آتش‌ها به «مواضع اول» گذاشته شوند. پیش از این، بویس یادآور شده است که این تکه از نامه‌ی تنسر، بی‌چون و چرا بازتاب دوره‌ی اردشیر بابکان است و هیچ‌گونه پیوندی با دوره‌ی خسرو انوشیروان ندارد.^۱

۷. تکه‌ی دیگری از نامه‌ی تنسر، پاسخ به سؤال گشنسپ درباره‌ی رواج یافتن شکنجه‌هایی همچون «پیلان»، «گاوان» و «دراز‌گوش و درخت» در «درگاه شهنشاه» است. او می‌گوید اردشیر این شکنجه‌ها را «به فرمان دین کرد، تا هرکه جادوئی کند، و راه زَند، و در دین تأویلهای نامشروع نهد، مکافات یابد»، و البته اردشیر در آغاز کوشیده بود بدون خشونت و خونریزی و با بردباری و مهربانی، آنها را به راه راست آورد، اما دانست که برای «صلاح عالم» تنها چاره‌ی کار، رواج این شکنجه‌ها بوده است.^۲ در کوشش برای تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر، منطقی‌تر خواهد بود که رواج یافتن شکنجه‌های سخت را ویژه‌ی دوره‌ی اردشیر بدانیم که دوره‌ی جهان‌گشایی و آگنده از خشونت و خونریزی و شاید رواج شکنجه‌های سخت بود. خود اردشیر هم البته چندان پروای خونریزی و نابودی دشمنان خود را نداشت و خشونت او در نابودی پارتیان و پادشاهان محلی ایران نه تنها در

گشنسپ، ص ۴۵-۴۹؛ ابوحنیفه دینوری (۱۳۷۱)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، ص ۶۴؛ *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۴؛ *تاریخ پیامبران و شاهان*، ص ۳۹-۴۱؛ *تاریخ بلعمی*، ص ۴۹۱؛ *شاهنامه‌ی کهن: پارسی تاریخ غرر السیر*، ص ۲۶۲؛ *تجارب الامم*، ج ۱، ص ۱۱۷؛ انزایی نژاد، رضا و یحیی کلاتری (به‌کوشش)، (۱۳۷۳)، *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ گردیزی (۱۳۴۷)، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۷؛ محمدتقی بهار (به‌کوشش)، (۱۳۸۳)، *مجمل التواریخ و القصص*، تهران: دنیای کتاب، ص ۵۸-۵۶.

1. *The Letter of Tansar*, pp. 16-17.

۲. *تاریخ طبرستان*، ص ۲۶-۲۵؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۶۹-۶۸.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۴۱

نامه‌ی تنسر، بلکه در دیگر گزارش‌های تاریخی هم آشکارا بازتاب یافته است.^۱ از سوی دیگر، چنان‌که کریستنسن می‌گوید، در دوره‌ی خسرو انوشیروان عدالت و انسانیّت روشنایی بیشتری یافته بود، و او خود در دادگری، نیک‌رفتاری با مردم و محترم شمردن حقوق انسانی آنها و بردباری در عقاید دینی آوازه‌ی زیادی داشت و اگرچه در پادشاهی او، قوانین بی‌چون و چرا و عادلانه اجرا می‌شدند، اما مجازات‌ها متعادل‌تر شده بود.^۲

۸. گشنسپ ناخشنود شده بود که چرا اردشیر «منهیان و جواسیس برگماشت بر اهل ممالک، مردم جمله ازین هراسان‌اند، و مُتَحیر شدند.» تنسر به او پاسخ می‌دهد که چون «عیون و مُنهی» یا جاسوسان و خبرچینان اردشیر، «مُصلح و مُطیع و تقیّ و امین و عالم و دین و زاهد در دنیا» می‌باشند، پس آگاهی‌های دروغ و نادرست به پادشاه نخواهند داد و آنهایی که گناهکار نیستند، نباید از جاسوسان و خبرچینان اردشیر در ترس باشند. تنسر با اشاره به «وصیّت» اردشیر، از زبان او می‌گوید «جهالت پادشاه و بی‌خبر بودن از احوال مردم» همچون «دری است از فساد» و از این‌رو، پادشاه باید آگاه و بیدار باشد تا آسیبی به شاهنشاهی وارد نشود. با وجود این، پادشاه می‌بایست همواره سخنان «مُعتمدان و اُمّناء و صلّحا» را بشنود، نه سخن آنهایی که «نامُعتمد و بی‌تقت» باشند، چرا که اگر آگاهی‌های دروغ به گوش پادشاه رسانند، «نه رعیت و زیردستان آمن و آسوده باشند»، و نه پادشاهان «از طاعت و خدمت آنان تمتعی و وثوقی» خواهند داشت، و اگر چنین شود، پادشاهی «زود انقلاب پذیرد، و پادشاه به عجز رأی و ضعف قوّت» آوازه خواهد یافت.^۳ این «وصیّت» اردشیر، احتمالاً اشاره به کتاب «عهد اردشیر» است و چنان‌که ابن ندیم می‌گوید در سده‌ی سوم هجری به دست ابوجعفر (یا ابوالحسن) احمد بن یحیی بن جابر بلاذری از پهلوی (= فارسی میانه) به عربی ترجمه شده است.^۴ این وصیّت‌نامه‌ی سیاسی یا عهد،

۱. برای نمونه نک: تاریخ بلعمی، ص ۶۱۹-۶۱۶؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۶۱-۶۰.

۲. نک: وضع مَلت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان، ص ۱۰۳-۹۵؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۰، ۴۲۰-۴۰۳.

۳. تاریخ طبرستان، ص ۲۷؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۷۲-۷۱.

۴. ابن ندیم (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ص ۱۲۶-۱۲۵.

مجموعه‌ای از پند و اندرزهای اردشیر درباره‌ی آیین‌ها و سنت‌های شهریارى همچون رفتار و گفتار پادشاه، یگانگی دین و پادشاهی، چگونگی گزینش ولیعهد و... به شاپور و پادشاهان ایرانی آینده‌ی ایران است.^۱ اگرچه این بخش از «وصیت» (= عهد) اردشیر که در نامه‌ی تنسر آمده است در هیچکدام از ترجمه‌های عربی بازمانده‌ی «عهد اردشیر» وجود ندارد، اما در پاره‌ای گزارش‌های تاریخی دوره‌ی اسلامی، به خوبی علاقه‌مندی اردشیر به سودجستن از جاسوسان و خبرچینان بازتاب یافته است. جاحظ گزارش می‌دهد که در همه‌ی جهان هیچ شهریارى همتای اردشیر بابکان نخواهد بود، چرا که او از همه‌ی رخدادهای شاهنشاهی خود آگاه بوده است، چنان‌که بامداد می‌دانست در شب گذشته از خوب و بد چه رخ داده است، و شامگاه آگاه بود که آن روز مردمان چه کرده‌اند. او از کارهای کوچک و بزرگ مردم آگاهی داشت و به آنها می‌گفت که شب و روز خود را چگونه گذرانده‌اند. از این‌رو، مردم عقیده داشتند که شب‌ها فرشته‌ای از آسمان فرود می‌آید و آنچه مردم انجام داده‌اند، برای پادشاه بازمی‌گوید. جاحظ خود می‌گوید که این همه آگاهی‌ها، نتیجه‌ی بیداری اندیشه و کوشش اردشیر در سامان بخشیدن به شاهنشاهی ساسانیان بوده است، چه او می‌خواست از همه چیز و همه کس آگاه باشد.^۲ این گزارش آشکار می‌گرداند که چگونه مردم و به‌ویژه بزرگان و اشراف ایرانی، سنگینی پاییدن‌های پنهانی جاسوسان اردشیر را حس می‌کرده‌اند و چنان‌که گشنسب به تنسر یادآور شده بود، مردم همگی در ترس و شگفت‌زده بوده‌اند. اردشیر حتی به جانشینان خود اندرز داده بود که اگر می‌خواهند از سوی مردم ستایش شوند، باید جاسوسانی بر خویشان گمارند تا بتوانند منش خود را پاکیزه گردانند و از زشتی‌های خود بیشتر از مردم آگاه شوند.^۳ و گفته

۱. برای آگاهی‌های بیشتر درباره‌ی عهد اردشیر، نک: عهد اردشیر، ص ۶۱-۳۱؛ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۲۱۸-۲۱۵؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۹۸-۷۷؛ مریم میراحمدی (۱۳۹۰)، تاریخ تحولات ایران‌شناسی (پژوهشی در تاریخ و فرهنگ ایران در دوران باستان)، تهران: طهوری، ص ۳۴۱-۳۳۸؛ محمد محمدی‌ملایری (۱۳۸۰)، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۴: زبان فارسی همچون مایه و مددکاری برای زبان عربی در نخستین قرنهای اسلامی، تهران: توس، ص ۲۹۰-۲۸۷.

۲. تاج: آیین کشورداری در ایران و اسلام، ص ۲۲۰-۲۱۹.

۳. عهد اردشیر، ص ۸۲.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۴۳

می‌شود که اردشیر دو جوان هوشمند را گماشته بود تا در میهمانی‌های شبانه‌اش، آنچه را که او در هنگام میگساری و مستی می‌گوید در دفتری بنویسند و بامداد که پادشاه بار می‌داد آنها نوشته‌های خود را برای او باز می‌خواندند.^۱

۹. یک سؤال گشنسپ این بود که چرا اردشیر «مال توانگران و تجّار» را به زور ستانده است؟ تنسر یادآور می‌گردد که آنها مردمانی «لیام و گناهکار» بوده‌اند، که دارایی خود را «به ریا و لُوم و دِنَاءَت» و «نه از وجه شرعی» به دست آورده‌اند، و شاه باید به سود «عامه‌ی خلاق» دارایی این توانگران را بگیرد و «در دین» چنین کاری را «اصلی است، و در رأی وجهی روشن.» از سوی دیگر، اردشیر از توانگران و تجّار واقعی به زور چیزی را نگرفته است و آنها خود «به طُوع و رَغْبَت و خدمت» برای او هدیه آورده‌اند.^۲ این گله‌مندی گشنسپ درباره‌ی به زور ستاندن دارایی‌های «توانگران و تجّار» چندان شگفتی‌آور نیست و خود تنسر هم آن را پذیرفته است و تنها یادآور می‌شود که چون آنها مردمانی «لیام و گناهکار» بوده‌اند و دارایی خود را شرعی و قانونی به دست نیاورده‌اند، پادشاه حق دارد که دارایی‌های آنها را بگیرد. احتمالاً در روزهایی هم که اردشیر درگیر نبردهای سخت با پادشاهان محلی استان‌های گوناگون ایران‌شهر بود، گنجینه‌ها و دارایی‌های آن شاهک‌ها یا «مُلُوک الطوایف» به جنگ او می‌افتاد،^۳ و پاره‌ای از «توانگران و تجّار» شهرها و روستاها هم دارایی‌هایی خود را به سود خزانه‌ی پادشاه تازه‌ی پارس از دست می‌داده‌اند. البته شاید پاره‌ای از توانگران و بازرگانان و بزرگان هم برای به دست آوردن همدلی و دوستی اردشیر، «به طُوع و رَغْبَت» از ثروت و دارایی خود برای او هدیه آورده باشند. چنان‌که در روزهای پیش از جنگ اردشیر و اردوان، «چند مرد از مردمان پارس که از اردوان مُسْتَكْر (= گله‌مند / آزرده‌دل) بودند، ایشان هیر (= مال و دارایی) و

۱. تاج: آیین‌کشورداری در ایران و اسلام، ص ۹۵.

۲. تاریخ طبرستان، ص ۲۸-۲۷؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۷۳-۷۲.

۳. کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ص ۸۷-۷۷، ۵۵-۵۳، ۴۹، ۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۳-۵۸۲؛ تاریخ بلعمی، ص ۶۱۴؛ ابوالقاسم فردوسی (۱۳۹۳)، شاهنامه، به‌کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۱۸۸، ۱۶۹.

خواسته و تن خویش پیش اردشیر داشته و یگانگی و فرمانبرداری پیدائیندند.^۱ یکی از بزرگان اصفهانی هم که از دست اردوان گریخته بود با همه‌ی سپاه و دارایی‌های خود به اردشیر پیوست^۲ و هنگامی که اردشیر برای نابودی «کرم خدای هفتان بوخت» چاره می‌اندیشید دو برادر پارسا به او گفتند که «ما به تن و جان و هیئر و خواسته و زن و فرزند، یزیده‌ی شما بغانیان ایرانشهر، بیاید سپردن، بسپاریم».^۳

پژوهندگانی که در لابه‌لای نامه‌ی تنسر در جستجوی یافتن نشانه‌هایی از آشوب مزدکیان و رد پای خسرو انوشیروان برای ساختگی نشان دادن این نامه هستند، نادیده گرفته‌اند که شعار مهم مزدک، توزیع عادلانه‌ی دارایی‌ها با ستاندن از توانگران و بخشیدن به تنگدستان بود، و اگر این نامه، ساخته‌ی تبلیغاتی خسرو انوشیروان، دشمن بزرگ مزدکیان بود، نمی‌بایست این سخن بدعت‌آلود که شاه می‌تواند دارایی‌های «توانگران و تجار» را به سود «عامه‌ی خلائق» - یا همان تنگدستان و بینوایان بگیرد - در این نامه‌ی ساختگی می‌آمد. گذشته از این، منابع تاریخی هم گزارش نمی‌دهند که خسرو انوشیروان در اصلاحات گسترده‌ی سیاسی، اجتماعی، اداری و مالیاتی خود برای سامان بخشیدن به شاهنشاهی ساسانیان و زدودن نشانه‌های آشوب مزدکیان و به‌ویژه در اصلاحات مالیاتی و تغییر در شیوه‌ی مالیات‌گیری و قوانین مالیاتی،^۴ فرمان داده باشد تا دارایی‌های «توانگران و تجار» به سود «عامه‌ی خلائق» از آنها ستانده شوند.

۱. کارنامه‌ی اردشیر بابکان، صص ۴۵-۴۳.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. همان، صص ۷۵-۷۳.

۴. درباره‌ی این اصلاحات خسرو انوشیروان، به‌طورکلی نک: ایران در زمان ساسانیان، صص ۴۹۵-۴۸۴؛ فرانتس آلتنهیم و روت استیل (۱۳۸۲)، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۱۶۶-۱۵۵، ۵۵-۳۷؛ ریچارد نلسون فرای (۱۳۷۳)، «تاریخ سیاسی ایران در دوره‌ی ساسانیان»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (ج ۳ - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، صص ۲۵۲-۲۵۱؛

Z. Rubin, (1995), "The reforms of Khusrō Anūshirwān," *The Byzantine and Early Islamic Near East: States, Resources and Armies*, vol. III, ed. A. Cameron, Princeton, pp. 227-297.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۴۵

۱۰. تنسر در پاسخ به سؤال گشنسپ درباره‌ی «بزم و رزم و صلح و حرب شهنشاه» می‌گوید: «زمین چهار قسمت دارد، یک جزو زمین تُرک میان مَعَارِبِ هِنْد تا مَشَارِقِ روم، و جزو دَوَم میان روم و قِیْط و بربر، و جزو سوم سیاهان از بربر تا هند، و جزو چهارم این زمین، که منسوبست به پارس، و لقبِ بِلَادِ الْخَاضِعِین، میان جوی بلخ تا آخر بِلَادِ آذربایگان و اَرْمَنیهی فارس و فرات و خاک عرب تا عُمان و مُکران، و از آنجا تا کابل و طخارستان، و این جزو چهارم، برگزیده‌ی زمین است، و از دیگر زمینها به مَنزِلَتِ سر و ناف و کوهان و شکم.» سپس او در تفسیر گفته‌ی خود با اشاره به بزرگی و توانمندی و شکوه شهریاری ایرانیان در روزگاران کهن و یادکرد ویژگی‌های نیک و ستوده‌ی سرزمین ایران و هنرها و شایستگی مردم و فرمانروایان ایرانی و برتر بودن آنها از ترک‌ها و هندی‌ها و رومی‌ها، برای گشنسپ بازمی‌گوید، که ایران بهترین و گزیده‌ترین بخش جهان است و ایرانیان و فرمانروایان ایرانی در نژاد، آزادگی، دلیری، زیرکی، هنر، دانش، دادگری، مهربانی و زیبایی، بهترین مردمان جهان و از نعمت‌های روی زمین، برخوردارتر از دیگرانند.^۱ کریستنسن می‌گوید، اشاره‌ی جغرافیایی به گستره‌ی شاهنشاهی ساسانیان از «جوی بلخ تا آخر بِلَادِ آذربایگان و اَرْمَنیهی فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران، و از آنجا تا کابل و طخارستان» و آمدن نام ترک‌ها در چند جای نامه‌ی تنسر، نشان می‌دهد که این نامه را در دوره‌ی خسرو انوشیروان و پس از پیروزی‌های او در شرق ایران و تاراندن هپتالیان و پیش از گشودن یمن، یعنی بین سالهای ۵۵۷ تا ۵۷۰ م. ساخته و پرداخته‌اند.^۲ آگاه هستیم که در دوره‌ی اردشیر بابکان ترک‌ها هنوز فرسنگ‌ها از مرزهای ایران دور بودند و برای ایرانیان چیزی به نام «زمین ترک» ناشناخته بود. ترک‌ها تنها در دوره‌ی خسرو انوشیروان و پس از نابودی هپتالیان به دست ایرانیان و ترک‌ها بود که همسایه‌ی

۱. تاریخ طبرستان، ص ۳۶-۳۷؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۸۹-۹۱؛ جلال خالقی مطلق، «چند یادداشت بر مقاله‌ی ایران در گذشت روزگاران»، سخن‌های دیرینه؛ مجموعه مقاله درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، به‌کوشش علی دهباشی، تهران: افکار، ۱۳۸۸، ص ۲۱۷-۲۱۳.

۲. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۵؛ وضع مَلت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان، ص ۱۶۷-۱۳۸.

دیوار به دیوار ایران شدند. با شکست هپتالیان، سرزمین‌های شمال جیحون - شاش، فرغانه، سمرقند و کش و بخارا - به چنگ ترک‌ها افتاد و ایرانیان هم سرزمین‌های جنوبی این رودخانه - طخارستان، زابلستان و کابلستان و چغانیان - را به دست آوردند.^۱ البته می‌توانیم اشاره‌ی تنسر به گستره‌ی جغرافیایی ایران و آمدن نام ترک‌ها را از افزوده‌های سده‌ی ششم به نامه‌ی تنسر بینگاریم، اما این‌که با چنین نشانه‌های کوچکی همه‌ی نامه‌ی تنسر را از ساخته‌های دوره‌ی خسرو انوشیروان بدانیم، هرگز پذیرفتنی نخواهد بود. تنسر در گفتاری دیگر می‌گوید اردشیر آنهایی را که فرمانبردار او شوند و «خراج» فرستند، در پناه خود می‌گیرد و «بعد ازین همگی رأی بران موقوفست که به غزو روم، و لجاج با آن قوم، مشغول شود، و تا کینه‌ی دارا باز نخواهد از اسکندریان، و خزاین و بیت‌المال معمور نکند، و از سبّی ذراری ایشان، شهرها که اسکندر از فارس خراب کرد، آبادان نکند، نخواهد آرمید، و بر ایشان التزام خراج فرماید، چنانکه همیشه به پادشاهان ما دادند از زمین قبط و سوریه، که در زمین عبرانیون غلبه کرده بودند به عهد قدیم، چون بُخت نَصْر آنجا شد، و ایشان را قهر کرد، برای آنکه هوائی بد، و آبی ناموافق، و بیماریهای مُزمن بود، از مردم ما کسی را آنجا نگذاشت، و آن ناحیت را به ملک روم سپرد، و به خراج قناعت کرد و تا عهد کسری انوشیروان برین قرار بماند.»^۲ کینه‌ی دارا بازجستن از اسکندریان، سیاست و اندیشه‌ی همیشگی اردشیر بابکان بود و پژواک آن در نامه‌ی تنسر برای تاریخ‌گذاری این نامه به دوره‌ی خود اردشیر بابکان اهمیت دارد. رومی‌ها گزارش می‌دهند که اردشیر آرزوی پس گرفتن همه‌ی سرزمین‌های ایرانی پیش از دوره‌ی اسکندر را داشت و از دیدگاه او همه‌ی سرزمین‌هایی که این سوی دریای اژه و روبه‌روی اروپا و دریای مرمره گسترده بودند، سرزمین‌هایی ایرانی و مرده‌ریگ نیاکان او بودند و چون پیش از اسکندر و

۱. نک: *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۴۹۶-۴۹۵؛ «تاریخ سیاسی ایران در دوره‌ی ساسانیان»، ص ۲۵۴؛ ا. د. ه. بیوار (۱۳۷۳)، «تاریخ مشرق ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (ج ۳ - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۳۱۰-۳۰۹.

۲. *تاریخ طبرستان*، ص ۳۸-۳۷؛ نامه‌ی تنسر به گئسنسپ، ص ۹۲-۹۱.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۴۷

از روزگار کوروش، همه‌ی این سرزمین‌ها تا مرز ایونیه و کاریه از آن ساتراپ‌های ایرانی بوده‌اند، پس روم باید همه‌ی آنها را به ایرانیان واگذارد.^۱ گذشته از نامه‌ی تنسر و گزارش‌های رومی، در دیگر گزارش‌های شرقی هم دشمنی اردشیر با اسکندر و کینه‌اش از ملوک الطوایف که همچون نتیجه‌ی توطئه‌ی اسکندر برای نابودی ایران شناخته می‌شدند و اندیشه‌ی اردشیر برای احیا شاهنشاهی ایرانی پیش از اسکندر آشکارا بازتاب یافته است.^۲ این گزارش‌های همسو با گفته‌ی تنسر درباره‌ی اردشیر بابکان برای جنگ با رومی‌ها، همگی گواه این هستند که هسته‌ی اولیه‌ی این گزارش، به‌راستی در سده‌ی سوم میلادی نوشته شده و سپس در دوره‌های بعد، چیزهایی به آن افزوده‌اند. یکی از این افزوده‌ها، آمدن نام «کسری انوشیروان» در نامه‌ای است که نویسنده‌اش خود را هیربد هیربدان اردشیر بابکان می‌خواند. از دیدگاه کریستنسن نباید این را اشتباه یکی از مترجمان نامه‌ی تنسر بینگاریم و احتمالاً آن را نویسنده‌ی متن پهلوی نامه در دوره‌ی خود خسرو انوشیروان، همچون یک جمله‌ی معترضه در نامه گنجانیده است،^۳ اما دارمستتر که نامه‌ی تنسر را از دوره‌ی اردشیر بابکان می‌شناخت، می‌گوید احتمالاً این جمله از عبدالله بن مَفْع یا بهرام بن خورزاد بوده است چون پس از «عهد کسری انوشیروان»، نوه‌ی او خسرو پرویز یکچند سرزمین «قَبْط و سوریه» را از امپراتوری روم به چنگ آورد.^۴

۱۱. گشنسپ خود را خویشاوند اردشیر و از تخمه‌ی «اردشیر بن اسفندیار» خوانده بود و احتمالاً با چنین اشاره‌ای می‌کوشید خود را همپایه‌ی بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان و شایسته‌ی شهریاری بخواند، اما تنسر با ستایش شیوه‌ی شهریاری اردشیر که جهان

۱. انگلبرت وینتر و بئاته دیگناس (۱۳۸۶)، *روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ص ۴۵-۴۳؛ علیرضا شاپورشهبازی (۱۳۸۱)، «جنگ‌های اردشیر پاپکان و رومیان»، *مجله‌ی باستان‌شناسی و تاریخ*، س ۱۷، ش ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۳۴.

۲. نک: *کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، ص ۲۷، ۳؛ *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۵۸۰؛ *تاریخ بلعمی*، ص ۶۱۰.
۳. آرتور امانوئل کریستنسن (۱۳۵۰)، *کارنامه‌ی شاهان در روایات ایران باستان*، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، تبریز: دانشگاه تبریز، ص ۶۸.
۴. نک: *نامه‌ی تنسر به گشنسپ*، ص ۲۱۲.

هیچ‌گاه شهریاری راستین چون او ندیده بود و ویژگی‌ها و دستاوردهای او در نابودی دشمنان و آبادانی ایران، از گشنسپ می‌خواهد بیدرنگ به درگاه اردشیر آید و فرمانبردار شود. ابن‌اسفندیار در پایان ترجمه‌ی خود، یادآور می‌شود که «چون جشنسپ، شاه طبرستان، نبشته‌ی تنسر بخواند، به خدمت اردشیر بن بابک شد، و تخت و تاج تسلیم کرد،» و اردشیر هم با ستودن این شهریار فرمانبردار هنگامی که «عزیمت روم مصمم کرد، او را بازگردانید، و طبرستان و سایر بلاد فرشوادگر بدو ارزانی داشت...»^۱ در این گفتار از نامه‌ی تنسر هم هیچ نشانه‌ای از کوشش آگاهانه‌ی خسرو انوشیروان در ساختن و پرداختن گفتگوی دروغین بین تنسر و گشنسپ دیده نمی‌شود و آشکارا می‌توان پژوهشی از رخدادهای دوره‌ی اردشیر بابکان را دید. این‌که چگونه یک پادشاه محلی نیرومند در کرانه‌های دریای مازندران، نمی‌خواهد فرمانبردار یک پادشاه نوحاسته‌ی پارسی شود.

نتیجه

درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ، به‌طورکلی دو دیدگاه ویژه و کاملاً شناخته‌شده وجود دارد؛ یکی این‌که تاریخ نامه‌ی تنسر، به خود دوره‌ی اردشیر بابکان بازمی‌گردد و از این رو، آنچه در این نامه می‌خوانیم، به‌راستی رخدادهای دوره‌ی اردشیر بابکان را بازگو می‌کند؛ اما در دوره‌ی خسرو انوشیروان و سپس در هنگام ترجمه‌ی نامه‌ی تنسر به عربی، پاره‌ای آگاهی‌ها و گفتارهای تازه به این نامه افزوده شده است. دیدگاه دوم این‌که، نامه‌ی تنسر را بسیار آگاهانه و سنجیده، در دوره‌ی خسرو انوشیروان و برای مشروعیت دادن به آیین‌ها و قوانین و نهادهای تازه‌ای که خود او به‌وجود آورده بود، ساخته و پرداخته‌اند تا اندیشه‌ها و نوآوری‌ها و تغییراتی که در این نامه دیده می‌شوند، پدیده‌ای کهن و از روزگار اردشیر بابکان شناخته شوند.

در این پژوهش، از لابه‌لای پاره‌ای آگاهی‌ها و اشاره‌ها در خود نامه‌ی تنسر و دیگر گزارش‌های تاریخی، چند استدلال و نشانه‌ی تازه برای درستی دیدگاه نخست درباره‌ی

۱. تاریخ طبرستان، ص ۴۱-۳۸؛ نامه‌ی تنسر به گشنسپ، ص ۹۷-۹۲.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نام‌ی تنسر به گشسپ ۴۹

تاریخ‌گذاری نام‌ی تنسر آورده‌ایم. همچنین در بازخوانی پاره‌ای از بخش‌های نام‌ی تنسر که آنها را از افزوده‌های سده‌ی ششم شناخته‌اند، نتیجه گرفته‌ایم که اینها تکه‌هایی واقعی از متن اولیه‌ی نام‌ی تنسر و بازتابِ رخداد‌های دوره‌ی اردشیر بابکان بوده‌اند و هیچ‌گونه ارزش و اهمیت تبلیغاتی برای دوره‌ی خسرو انوشیروان و مشروعیت دادن به اصلاحات و نوآوری‌های او - چنان‌که پاره‌ای پژوهندگان پنداشته‌اند - ندارند.

Archive of SID

فهرست منابع و مآخذ

- ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۸۹)، *تاریخ طبرستان*، ج ۱: *از ابتدای بنیاد طبرستان تا استیلاي آل زیار*، تصحیح عباس اقبال، به کوشش محمد رمضان، تهران: اساطیر.
- ابن بلخی (۱۳۶۳)، *فارسنامه*، به کوشش گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- *اردویراف‌نامه* (۱۳۸۲)، *متن بهلوی، حرف‌نویسی، آوانویسی، ترجمه متن بهلوی، واژه‌نامه*، ترجمه و تحقیق: زاله آموزگار، تهران: معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- اکبرزاده، داریوش و محمود طاووسی (۱۳۸۴)، *کتیبه‌های فارسی میانه (بهلوی ساسانی)*، تهران: نقش‌هستی.
- آلتهایم، فرانتس و روت استیل (۱۳۸۲)، *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- آموزگار زاله، «ازدواج‌های اساطیری و آیین ازدواج در ایران باستان»، *زبان، فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)*، تهران: معین، ۱۳۸۶، ص ۲۸۸-۳۰۰.
- _____، «زن در خانواده‌ی ایران باستان»، *زبان، فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)*، تهران: معین، ۱۳۸۶، ص ۲۷۸-۲۸۷.
- انزایی نژاد، رضا و یحیی کلانتری (به کوشش)، (۱۳۷۳)، *تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۵)، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بهار، محمد تقی (به کوشش) (۱۳۸۳)، *مجمل‌التواریخ و القصص*، تهران: دنیای کتاب.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۲)، *تحقیق ماللهند من مقوله*، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بیوار، ا. د. ه (۱۳۷۳)، «تاریخ مشرق ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (جلد سوم - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۲۷۶-۲۱۷.
- پریخانیان، گئورگیونا اناهیت پریخانیان (۱۳۷۷)، «جامعه و قانون ایرانی»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (جلد سوم - قسمت دوم)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، صص ۶۹-۱۱.
- پیگولوسکایا، نینورتا (۱۳۷۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا،

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۵۱

تهران: علمی و فرهنگی.

- تاوادی، جهانگیر (۱۳۸۳)، *زبان و ادبیات پهلوی (فارسی میانه)*، ترجمه س. نجم‌آبادی، تهران: دانشگاه تهران.

- تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به‌کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.

- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲)، *شاهنامه‌ی کهن: پارسی تاریخ غرر السیر*، ترجمه سید محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۳۸۶)، *تاج: آیین‌کشورداری در ایران و اسلام*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، تهران: آشیانه‌ی کتاب.

- جلیلیان، شهرام، «شاه‌گزینی در دوره‌ی ساسانیان: فرآیند شاه‌گزینی در نامه‌ی تنسر به گشنسپ»، *تاریخ ایران: فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی (پژوهشنامه‌ی علوم انسانی، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی)*، ش ۵۹/۵، زمستان ۱۳۸۷، ص ۸۹-۱۱۵.

- حمزه‌ی اصفهانی، حسن (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸)، «چند یادداشت بر مقاله‌ی ایران در گذشت روزگاران»، *سخن‌های دیرینه*؛ مجموعه مقاله درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، به‌کوشش علی دهباشی، تهران: افکار، ص ۲۲۷-۲۰۹.

- دینکرد چهارم (۱۳۹۳)، آوانویسی، ترجمه، واژه‌نامه، تدوین‌کنندگان پیشین: آذرفرنگ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید، پژوهش: مریم رضایی، زیرنظر: سعید عریان، تهران: علمی.

- دینکرد هفتم (۱۳۸۹)، تدوین‌کنندگان پیشین: آذرفرنگ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید، تصحیح متن، آوانویسی، نگارش فارسی، واژه‌نامه و یادداشتها از محمدتقی راشدمحصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.

- راشدمحصل، محمدتقی (۱۳۸۰)، *اوستا*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۴۸)، «ترجمه‌ی انگلیسی نامه‌ی تنسر»، *راهنمای کتاب*، ش ۱۲، ش ۱۰-۹، ص ۵۷۶-۵۶۷.

- شاپور شهبازی، علیرضا، «جنگهای اردشیر پاپکان و رومیان»، *مجله‌ی باستان‌شناسی و تاریخ*، ش ۱۷، ش ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۳۷-۳۴.

- شکی، منصور (۱۳۷۲)، «درست‌دینان»، *معارف*، دوره‌ی ۱۰، ش ۱، فروردین - تیر ۱۳۷۲، ص ۲۸-۵۳.

- شهرستان‌های *ایران‌شهر* (۱۳۸۸)، نوشته‌ای به زبان فارسی میانه درباره‌ی تاریخ، حماسه و جغرافیای باستانی ایران، با آوانویسی، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها از تورج دریایی، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس.

۵۲ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۲۸

- طبری (۱۳۵۲)، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عهد اردشیر (۱۳۴۸)، پژوهنده عربی: احسان عباس، ترجمه سید محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۳)، «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (ج ۳ - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۲۷۶-۲۱۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، دفتر ششم.
- فرنیغ دادگی (۱۳۸۰)، *بند هشتین*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* (۱۳۷۸)، با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه‌ی فارسی و واژه‌نامه، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- *کتاب پنجم دینکرد*، (۱۳۸۶)، آوانویسی، ترجمه، تعلیقات و واژه‌نامه، متن پهلوی، پژوهش: ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: معین.
- *کتاب سوم دینکرد* (۱۳۸۱)، تدوین کنندگان پیشین: آذرفرنیغ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید، آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه از فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا.
- کریستنسن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کریستنسن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴)، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کولسنیکف، آ. ای (۱۳۸۹)، *ایران در آستانه‌ی سقوط ساسانیان*، ترجمه محمدرفیق یحیایی، تهران: کندوکاو.
- گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود (۱۳۴۷)، *زین‌الأخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۷۲)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۰)، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۴: زبان فارسی همچون مایه و مددکاری برای زبان عربی در نخستین قرنهای اسلامی، تهران: توس.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۲)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ‌گذاری نامه‌ی تنسر به گشنسپ ۵۳

- مسکویه‌رازی، ابوعلی احمد بن محمد (۱۳۶۹)، *تجارب‌الأمم*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۲۵)، *گفتاری درباره‌ی دینکرد*، تهران: بی‌نا.
- مظاهری، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *خانواده‌ی ایرانی در دوران پیش از اسلام*، ترجمه عبدالله توکل، تهران: قطره.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹)، *آفرینش و تاریخ*، ج ۳، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میراحمدی، مریم (۱۳۹۰)، *تاریخ تحولات ایران‌شناسی (پژوهشی در تاریخ و فرهنگ ایران در دوران باستان)*، تهران: طهوری.
- *نامه‌ی تنسر به گشنسپ* (۱۳۵۴)، تصحیح مجتبی مینوی، با همکاری محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.
- نصراله‌زاده، سیروس (۱۳۸۴)، *نام تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمزد دوم*، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- نصراله‌زاده، سیروس (۱۳۸۵)، *کتیبه‌های پهلوی کازرون*، تهران: کازرونیه.
- ویدن‌گرن، گئو (۱۳۷۷)، *دین‌های ایران*، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران: آگاهان ایده.
- وینتر، انگلبرت و بثاته دیگناس (۱۳۸۶)، *روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: فرزانه روز.
- یارشاطر، احسان (۱۳۷۷)، «آیین مزدکی»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (ج ۳- قسمت دوم)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۴۸۳-۴۴۷.

منابع لاتین

- Bailery, H. W., (1943), *Zoroastrian problems in the Ninth Century books*, Oxford.
- Boyce, Mary, (1968), *The letter of Tansar*, Roma: Istituto Italiano per il Medio.
- Darmesteter, James, (1894), "Lettre de Tansar auroi de Tabaristan", *Journal Asiatique*, series IX 3, pp. 1 85250502555.
- Dhabar, B. N., (1909), *sad dar nasr and sad dar Bundahisha*, Bombay.
- Rubin, Z., (1995), "The reforms of Khusro Anūshirwān", *The Byzantine and Early Islamic Near East: states, Resources and Armies*, vol, III, ed. A. Cameron, Princeton, pp. 227-297.
- Shaki, Mansour, (1981), "Dēnkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures", *Archiv Oriental* ni49, pp. 114-125.
- Wieschöfer, Joseff, (1989), "Ardašī I, i. History", *Encyclopedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London, Boston and Henly, Vol. II, PP. 371-376.